

ان الله على كل شئ قدير

الحمد لله والمنتهى محمد ورسول في بيان ملت ودرست جانوران



از تصنیفات مولانا محمد عبد الحکیم ایدہ اللہ اکرم در سنه ۱۲۶۲ هجری

بمطبع علوم بیستام علی بخش خان طبع کرید

[illegible]

PE12163

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

محمد ناصح و دوم مرتضوی است که سائر عباد و خود را با صلوات و تاج و تاجان از ان اجازت فرموده تا با مستند از ان فقیه نسیم و انوار الایات
باقی بی بند و در و ناصح و در مجروح و کفایتان اینترجیج محل اول و بعد انسان اینست منته و تا خود را مرتضی شریعتی از احوال غیر
اعتزاز نمایند و بل الایات صاحبان اینست که در احوال چون طایفه احوالی انگیزه استخراجه مسائل حل و مرتضی مرتضی و صاحب خود
بجز روز و در احوال صاحب مسلم علیه السلام و اولیای الله و اما الله سیکویدین بنده و دارالی رحمة الله العظیم البکر محمد محمد علیه السلام
الانصارى و الکندی برین مولانا محمد امین الله شرواند و غیره که چون حجت و درست حیوانات مع اختلاف بین الایات
بدون انتر استحقاق اسامی بغایت مختلفه مشهوره در اکثر کتب فقهیه معتبره مطبوعه است اما بسبب تشکیک و پرگندگی که دارد
غالب اوقات منتقدان در و طر و در و تکلیف الاطلاق می انداخت این خبری باینجه باینش می در و در و کار باین
اعصار و فیهون فقی و حلی قاضی مولوی احمد علی نادر علی الله القوی جمع تقریرش از کتب معتبره مانند پرايه عنا و
آن ابو الکلام شرح مختصر قایه فتاوی فیه و جمیع البرکات و شرح و قایه حاشیه اش ذخیره الهی مشهور و کاشانی
فتاوی سرخینه فتاوی السراج المنیر و فتاوی امینی و جامع صغیر حسامی در الاحکام فی شرح غرر الاحکام و فتاوی حلی
و جامع الزور شرح مختصر قایه فتاوی قاضیان جنبی شرح مختصر قایه و فتاوی منتخب المیر الامام میرزا سید احمد القوی
و فتاوی منتخب الاضیاح المشهور بجا و در پی شرح الکیس بن مختصر قایه و جواهر الفتاوی للامام کن المند و الدین
محمد بن الکرمانی در کفای حاشیه پرايه و فتاوی فیضانی در این دو کتب تکلیف فتاوی خزانه الروایات و کتب معتبره

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

الملائكة ركب بصوتهم كركب
 فنفثوا من تحتهم ناراً عظيمة
 فمن الناس من هلك بها هلكاً
 تاماً لم ينجس له قلباً
 ومنهم من أتى بها مذمومة
 مطهرة فجعلناهم مشايد
 لعبادنا الذين هم القاسية
 الذين هم السامعون

بله صاحب
اعلان می آرد
چند بار منسوب کند
باز منسوب است که
لا بد از آن برای حفظ
و از این امر است

اگر گزیند که ماده بود و آید از ابروی سمع کبر سن میگویند و بچه که از گزیند زوگ ماده بود و آید ابروی از آسمان
 بکسر صین گویند و در مندی هر دور الکر کبابی نامند و بچه که از گزیند زوگ ماده که گزیند ابروی از آسمان
 غاصه می نامند که از فی نفس لغات در حمت این بچه باشد نیست لان لونه تابع لاسه فی الحرحه و احسنه کما
 من الزلیلی نفس کبر لون جوانی است هر دو دست کوتاه و در دو پا و دم دراز دارد و دمش مار را شکا که در سوز
 در حمت آن فک نیست که فی حیوة و حیوان نفس حکم خود را لاکل انتهی و زرافه بقیع زامه میگویند و تشدید را و جمله حیوات
 که از قدرت رب بود و آمده و نبوحی مصر میباشند و بفارسی آزارشتر گاو و پنگ گویند و بعضی از شترها را خود و این
 پنج بنیان نمود که چنان از شتر و زرافه و شترش از شتر لغات بلندتر و گردنی درازتر که گزیند که در شتر خرم دارد و گردن
 وی است لغات بلند و شترش که چکست از شتر است و در شتاج دارد چون شتاج آهو و گوش و پایی و یک
 مانند گوش و پایی گاو و دندان و بینی وی مانند دندان و بینی گاو و دمش و دستهای وی لغات درازتر از پاهای است
 و دم چون دم شتر اما از یک باریک تر و دم و پوست وی تمام شش است و در وقت لغات سر به است و
 چون پنگ با شتر خوشی جمع شود زرافه بدید آید اما ابو عثمان حافظ گفته که شتر خوشی با گزیند جمع شود حیوانی متولد
 شود و مشابه شتر و گزیند و چون آن حیوان با گاو و خوشی جمع شود زرافه متولد شود و انتهی و در لغات لغات مذکور است
 که گوش گردن شتر مشابه و شافش شوش و پاهایش مانند شتاج و دم و پاهای گاو و دمش مانند دم آهو و گوشش مانند
 رنگ پنگ و بهندی آزار او است گاو گویند انتهی و در سل و حمت آن بز و شتاج شافیه اختلاف است اما دم
 روح در شتر و صاحب تنیه فنوی بر شتر دادند بچه مشابه آن پنگ و قاضی حسین ابن قطان فتوی شتر
 دادند بچه مشابه آن با شتر و گاو که از فی حیوة و حیوان و از امام الصرحی نقل شده که بعضی خفیان قوی
 بملکش داده اند و دمش و شتی یعنی صحرایی که از ابروی پر بود بقیع یا و شتاج و تخانیه و سکون او و دم و پاهای
 آهوس نامند که فی مخزن لادویه و آهوس که از ابروی نیولا و ابروی این عرس خوانند و آن حیوانی است که را را
 پاره پاره کند و خرمن آنها صحبت بودن آنها از زنده عرام است که فی الالبایه و الیربوع و این عرس من است
 انتهی که فی العیسینی شرح الکنز و دمش و شتی زرافه نام شافیه روح حلال است که فی شرح الوقایه و موهو حلال
 است فی انتهی و گاهی که از ابروی شوش پند و ابروی خازه اتم و خازه اتمل گویند و آن جانوری است مانند شتر و گاو
 زرخان بخیزد و در پیشش خطای سیاه بود و دم و سباج است و سیاه گوش که این لغت فارسی است و در دوی هند متعلق
 و ابروی آن از آله لغت نام گویند و آن تسمی از زنده است که سبز گوشت چینی خورد و در حمت آن شت نیست که فی حیوة و آن

حکم که از گزیند زوگ ماده
 پاره پاره میگویند
 لاجی ۱۲
 و غلام
 در شتاج آهو و گوش و پایی
 و در سل و حمت آن بز و شتاج شافیه

الاغذیه من اسباع ولا طعم غیر اللحم لحم انبی عن اهل کل ذی ناب من اسباع انبی ودر که از انبیا می گویند
 وبعربی خنزیر سگوند از اسم تنبص قطعی قال اندر غزول هرست فلیک المینه والدحم لحم خنزیر انبی ومانی که فارسی
 آن پل بعربی آن فیل است وآن حیوانی است بزرگ جثه وکلان از طوم وکینه نهایت دارد اگر دشمن کسی شود همیشه در سر
 انتقام باشد وگویند که چون مورچه در اندرون زطوشش فرسایدی میرد وشنه هوست که عرشش از صد سال زیاد نشود
 وبعربی گویند تا چهار صد سال وگویند که اگر بیهوش شود وخوراک نرسد وآن صاحب زمان است واز دندان خود مخرج و
 پالک میسازد پس خورشش سال نیست مگر وده پیری است کما فی الهدایه ولفیل ذناب فیکر وانبی وفی التبیسی شرح
 الکثر روی عن ابن عباس رضی الله علیه السلام نبی عن کل ذی ناب ویدخل فیه الفیل لانه ذناب انبی واما مالک علیه
 السلام ودر ذلک اصل میسازد لیل قول او قال قل لا یجوز ما وحی الی محمد صلی الله علیه و آله لانه یقیناً واما مسنوحاً واما لحم
 خنزیر ودر حقیقت این اخبار از انبی ودر جواب معاشر ضعیف اندک درند ودر کتاب اسلام که در آن مانع دل این آیه است حرام خوردن
 ابله ودر آن بحدیث مذکور هم شد ودر کذا فی التبیسی ودر حقیقت این حرام خوردن گوشت خنغانی که بعربی آنرا حمار
 ابله وبنده ی آنرا که با گوشت وآن حیوانی است به بلاست مشهور ودر این باب است بطور مجاز مردم ابله را هم خنغانی گویند
 چنانچه در مشایخ را شنیدیم وگویند که یکی از بلاست آنست که هر جانور که شیر را می بیند بگریزد ویکم خنغانی که گریزد واصل
 جان نمی کند وچون که فارسی آنرا استر وبعربی فیل بفتح با گوشت ودر این باب است وآن حیوانی است که مادرش ناز
 خورد ودر پیش آب چوب است که در مالک بن ودر حدیث آمده که نهی کرد از خوردن گوشت ابله وچون در اصل ودر حدیث
 که نبی علیه السلام ناچیز دانست تعدا اوجرام ساخت گوشت خنغانی ابر ودر خبر کما فی الهدایه واما لحم الخمر الا بیه وبنیان
 لما روی خالد بن الولید عن ابی سلمه بنی عن حماد بن اهل البغال واهیر عن علی بن عثمان انی علیه السلام ابر لم یقتله
 ودر حدیث حماد بن ابراهیم بنی ودر حدیث حماد بن ابراهیم بنی ودر حدیث حماد بن ابراهیم بنی ودر حدیث حماد بن ابراهیم بنی
 فتح خیر واما بنی که در حدیث حماد بن ابراهیم بنی ودر حدیث حماد بن ابراهیم بنی ودر حدیث حماد بن ابراهیم بنی
 الحیث شرح الکثر روی عن ابی ثعلب الجعفی انه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله رواه البحاری ودر حدیث حماد بن ابراهیم بنی
 مالک سج در موطا از ابی یونس علی بن ابی طالب بنی روایت کرد که رسول علیه السلام نبی کرد ودر حدیث حماد بن ابراهیم بنی
 گوشت خمر است شیر ودر حدیث حماد بن ابراهیم بنی ودر حدیث حماد بن ابراهیم بنی ودر حدیث حماد بن ابراهیم بنی
 حرام است بقیاس گوشت آن ودر بعضی بیاض است ودر حدیث حماد بن ابراهیم بنی ودر حدیث حماد بن ابراهیم بنی
 لحم الحرام لینه ودر حدیث حماد بن ابراهیم بنی ودر حدیث حماد بن ابراهیم بنی ودر حدیث حماد بن ابراهیم بنی

نام مالک بن ابراهیم
 پیش از این
 شیخ

در حدیث حماد بن ابراهیم بنی
 در حدیث حماد بن ابراهیم بنی

افتح فاعنی اسچان است کذا فی القاسوس نزد امام ابی حنیفه شرح و امام مالک شرح کرده است و ترمذی و ابو یوسف و محمد
 و شافعی و قاضی شریح و حسن بن عبد الله بن الزبیر و عطایه و سعید بن حسین بن انس بن مالک اسما و نسبت ابی بکر و ابن سیرین و غیر این
 ثوری ابن مبارک رحمهم الله مضائق نیست بخودش چه بخاری و مسلم از جابر بن عبد الله بن عمر روایت کرده اند که در روز جنگ خیبر
 آن رسول مقبول شمع فروزا گوشت مرغی را و اذن داد گوشت اسب و فتوی بر قول ابی حنیفه است و برای امام عظیم
 روح او از اول حدیث خالد بن ولید که گوشت کذا فی العینی شرح الکفر و دوم آنکه اسب الله سمیت از برای تربیت و
 تربیت دشمنان و قتل جنگ پس خودش کرده باشد بسبب حرمت و عزت آن قوم آنکه در سلاح که خوش کی الیها خواهد بود
 اندک کرده باشد علاوه از این بگویم که حدیث جابر بن عبد الله بن عمر روایت کرده است که گوشت اسب است و حدیث خالد بن ولید که گوشت اسب است و حدیث
 بر حرمت گوشت اسب پس هر دو معارض شدند و تکلیف اصول خفیه که در اشباه و النظائر و کتب اصول مثل مسلم است
 و غیره موجود است از اجتماع اختلاف احرام فلب الحرام ترجیح از برای هر دو داده خواهد شد و منقول است که اولی سبب اسب خواهد شد
 امیئل بود علی بن ابی حمزه و شیخ الاسلام و پیش از آن حشی بود مانند دیگر حشیان که در فی حیه و بحیوان فی الیهادیه و دیگر کتب الفرائض و غیره
 ح و موقوف مالک ح و قال ابو یوسف و محمد و شافعی لا باس بکله بحریه جابر بن عمر انه قال نهی رسول الله عن محرم الحرام لایسته
 و اذن فی محرم خیل بوم خیر استی پس از آن که در مصحح بایه اول امام ابی حنیفه را بقول خود و لایسته لایسته بعد و فکر مالک
 اثر آنکه ولان فی باطنه تقلیل آنکه اخبار و حدیث جابر بن عمر معارض حدیث خالد بن ولید و ترجیح الحرام نهی و فی البریه شافعی القسوس
 علی قول ابی حنیفه نهی فاما نزد امام مالک که جهت تزیینی است که در جهت تحریم و در کتب که امام ابی حنیفه قائل آن شده اند
 اختلاف است بعضی فقها که جهت تزیینی بگویند و بعضی که جهت تحریم و بر همین جهت فتوی که فی الیهادیه نهی قائل اکثر است و غیره
 تحریم قائل که جهت تزیینی و اول اصح نهی و فی شرح ابی الطاهر عند ابی حنیفه که این تحریم هر دو صحیح و هر دو مذکور فی علم
 و الیه ذیوب قاضی خان فی قساده فی الذبائح و الاشریه و فی الیهادیه و هو الاصح و هو اختیار صاحب المعرفه فی الکافی اندک کرده اند
 تزیین و هو اصح الیه ذیوب فخر الاسلام علی البزدوی البولسین فی جامعیهها و کذا قاضی خان فی جامعیهها و اختیار الامام الاندلسی
 قال الامام السخری ان هذا فوق ما الناس فی بیع کلمه من غیر تکلیف و فی کفایه البیوع فی الیهادیه و فی حرمه قبل و بعد
 امام علیه السلام نهی فی جامع الزور ثم انکر و ذکره که تزیین فی ظاهر الروایه هو اصح کما فی محیط و المنی و قاضی خان السعاده
 و غیره نهی و کذا فی البرجندی و الدار الخیار و فی السیاه علی قول صاحب الیهادیه و الاول اصح روی ان ابی یوسف ح سال ابی
 حنیفه از وقت فی شتی اگر چه بنا را یک نفره قال اتحریم نهی و فی مجمع البرکات قال الشیخ الامام السخری فاما الیهادیه نهی
 و اما قال اصح علی الناس حکم ان الامام عبد الرحیم الکرمی اصح سال ابی حنیفه روح فی السام عن کیفیت الیهادیه نهی فقال که نهی الله تحریم

در این کتاب
 از سبب اسب و اسب
 در علم اسلام بود

مانند و نه یک قسم است که از انباری شتر و بعربی ابل که بر الف و معیر و بل مفتوح و خائمه و گای که از انباری
سازند و نه یک قسم است که از انباری شتر و بعربی ابل که بر الف و معیر و بل مفتوح و خائمه و گای که از انباری
جنس است اطلاعش بر دو گونه است و حیوة اخیوان و یکی که از انباری شتر و بعربی ابل که بر الف و معیر و بل مفتوح و خائمه و گای که از انباری
توضیح از حیثیات که از آدم است و نگیزند نیز حلال اند باجماع مانند هر یک جمیع اقسام که انباری آنرا آه و بعربی ابل که بر الف و معیر و بل مفتوح و خائمه و گای که از انباری
بفتح غلام و معیر و گای که از آدم است و نگیزند نیز حلال اند باجماع مانند هر یک جمیع اقسام که انباری آنرا آه و بعربی ابل که بر الف و معیر و بل مفتوح و خائمه و گای که از انباری
آهس کند و انبساط در خوردن آنرا سبب ترک نماید و چندان فایده که ناله و دی جدا شود و در اول خونی تیره باشد
چون سالی بگذرد و آفتاب آن عمل کند خشک شود و شکس که در مردم از آنرا برگیرند و قال بعض الشعراء
کما ووشی که از انباری شتر و بعربی ابل که بر الف و معیر و بل مفتوح و خائمه و گای که از انباری
فصل الاول و البقرة و انهم حمل بالاجماع انتهى و فی السالکین و اما التوضیح نحو الطبی و بقیر الکوش ابل ووشی خال باجماع
که شتر را گویند ضامه و اما الکوش و گای که شتر را گویند و فیکه مراد از بیسبب چار باید باشد پس اضافه به بیسببی انما اضافه
بیانیه است اسی بهیمة الانعام و اما از انعام زواج ثانی است یعنی زوجه و زوجه و گای که شتر را گویند و فیکه مراد از بیسبب چار باید باشد پس اضافه به بیسببی انما اضافه
اشن و البقرة و انهم حمل بالاجماع انتهى و فی السالکین و اما التوضیح نحو الطبی و بقیر الکوش ابل ووشی خال باجماع
یا که گویند و انهم حمل بالاجماع انتهى و فی السالکین و اما التوضیح نحو الطبی و بقیر الکوش ابل ووشی خال باجماع
اخیوان و ابل ووشی خال باجماع انتهى و فی السالکین و اما التوضیح نحو الطبی و بقیر الکوش ابل ووشی خال باجماع
اکله ووشی خال باجماع انتهى و فی السالکین و اما التوضیح نحو الطبی و بقیر الکوش ابل ووشی خال باجماع
که آن شتر از بکوی است و میان سه شش کیشا می باشد و اگر او شش شایه به گاو ووشی میشود و در حدت آن ششست
کما فی حیوة اخیوان و البقرة و انهم حمل بالاجماع انتهى و فی السالکین و اما التوضیح نحو الطبی و بقیر الکوش ابل ووشی خال باجماع
جفر گویند حلال است کما فی حیوة اخیوان و البقرة و انهم حمل بالاجماع انتهى و فی السالکین و اما التوضیح نحو الطبی و بقیر الکوش ابل ووشی خال باجماع
اخر انتهى و تبیین که انباری آنرا ایش و بعربی ابل که بر الف و معیر و بل مفتوح و خائمه و گای که از انباری
و ندید که آن نوعی از گوشت است که بر کوش مقابل هر دو سرش با به گوشت مانند سپرد که از انباری ابل که بر الف و معیر و بل مفتوح و خائمه و گای که از انباری
از انباری ابل که بر الف و معیر و بل مفتوح و خائمه و گای که از انباری

فصل اول و البقرة و انهم حمل بالاجماع انتهى و فی السالکین و اما التوضیح نحو الطبی و بقیر الکوش ابل ووشی خال باجماع
که شتر را گویند ضامه و اما الکوش و گای که شتر را گویند و فیکه مراد از بیسبب چار باید باشد پس اضافه به بیسببی انما اضافه
بیانیه است اسی بهیمة الانعام و اما از انعام زواج ثانی است یعنی زوجه و زوجه و گای که شتر را گویند و فیکه مراد از بیسبب چار باید باشد پس اضافه به بیسببی انما اضافه
اشن و البقرة و انهم حمل بالاجماع انتهى و فی السالکین و اما التوضیح نحو الطبی و بقیر الکوش ابل ووشی خال باجماع
یا که گویند و انهم حمل بالاجماع انتهى و فی السالکین و اما التوضیح نحو الطبی و بقیر الکوش ابل ووشی خال باجماع
اخیوان و ابل ووشی خال باجماع انتهى و فی السالکین و اما التوضیح نحو الطبی و بقیر الکوش ابل ووشی خال باجماع
اکله ووشی خال باجماع انتهى و فی السالکین و اما التوضیح نحو الطبی و بقیر الکوش ابل ووشی خال باجماع
که آن شتر از بکوی است و میان سه شش کیشا می باشد و اگر او شش شایه به گاو ووشی میشود و در حدت آن ششست
کما فی حیوة اخیوان و البقرة و انهم حمل بالاجماع انتهى و فی السالکین و اما التوضیح نحو الطبی و بقیر الکوش ابل ووشی خال باجماع
جفر گویند حلال است کما فی حیوة اخیوان و البقرة و انهم حمل بالاجماع انتهى و فی السالکین و اما التوضیح نحو الطبی و بقیر الکوش ابل ووشی خال باجماع
اخر انتهى و تبیین که انباری آنرا ایش و بعربی ابل که بر الف و معیر و بل مفتوح و خائمه و گای که از انباری
و ندید که آن نوعی از گوشت است که بر کوش مقابل هر دو سرش با به گوشت مانند سپرد که از انباری ابل که بر الف و معیر و بل مفتوح و خائمه و گای که از انباری
از انباری ابل که بر الف و معیر و بل مفتوح و خائمه و گای که از انباری

[illegible]

در پنج شده شکایت نزد حضرت خطبه بن صفوان بن عینه خود بردند ایشان عاگردند که در این فصل این قطع کن آنرا امر است
 آنرا فرود رفت و بسوخت فقط و چون که آن شکاری است اینها بر وقت وجود حرام خواهد شد و شکری که این لغت فارسیست
 در مینویست و آنرا بفارسی پیغونیز گویند و آن غریبیت شکاری معروف است اینها باشد لکن اینان که یک بر بود در
 حشمتش شکی نیست لکن که آنرا بفارسی در کاک و شیر خشک و بعلی صر و صمد گویند چونکه پیغونیز خشکها را شکار میباشند
 لهذا امر است که کافی السراج المیز و العالمیه و خزانه الغنی فی البرزخیه و دیگر اهل الصر و تهمی و کندی شرح الملوک و شیخ
 عبد الحق الدهلوی و زرق رافعه و زحوی و شمد و صمد و غریبیت شکاری میان باز و باشد کندی حیوة الایمان و زحوی
 صحاح و صراح و فر آن حرب جره است که باز غنید را گویند و صاحب دستور گوید که آن باشد و است با جمله هر چه باشد
 از پیغونیز و کاک و شکار است کما فی حیوة الایمان و زرق رافعه و شمد و صمد گویند که آن پرند است مشهور و از عقاب کوتاه
 میباشد و سنج بسیار بود و آنرا بفارسی و برادران گویند بسبب آنکه چون یکی قصد صید میکند اگر عاجز شود دیگری بخودش آید
 که کافی البرهان و تهمی و لارب و چون که آن از پرند های شکاریست و در حدیث آن شکی نیست و در تهمی و زرق رافعه و شمد و صمد گویند که آن
 بفارسی بر متالی گویند و آن پرند است شکاری سیاه چشم و آن حرام است و در صمد و زرق رافعه و شمد و صمد گویند که آن پرند است مرد و خور
 ابلق رنگ یعنی سیاه و سفید آمیخته شا بهر گرس کرده و تهمی است کما فی الایمان و کما فی الایمان و تهمی و زرق رافعه و شمد و صمد گویند که آن
 المقتدر و زرق رافعه گویند که آن پرند است که تا چشمه و سیاه یا سیاه بدن کما فی جامع الزور و قاضی و زرق رافعه و شمد و صمد گویند که آن
 تا پاکی پیغونیز و زرق رافعه و شمد و صمد گویند که آن پرند است که تا پاکی و زرق رافعه و شمد و صمد گویند که آن پرند است که تا پاکی
 یا کل و صاحب تهمی و زرق رافعه و شمد و صمد گویند که آن پرند است که تا پاکی و زرق رافعه و شمد و صمد گویند که آن پرند است که تا پاکی
 ابلق می نامند کما فی الایمان و لارب و زرق رافعه و شمد و صمد گویند که آن پرند است که تا پاکی و زرق رافعه و شمد و صمد گویند که آن پرند است که تا پاکی
 لاکه و تهمی و زرق رافعه و شمد و صمد گویند که آن پرند است که تا پاکی و زرق رافعه و شمد و صمد گویند که آن پرند است که تا پاکی
 تهمی و زرق رافعه و شمد و صمد گویند که آن پرند است که تا پاکی و زرق رافعه و شمد و صمد گویند که آن پرند است که تا پاکی
 زرق رافعه و شمد و صمد گویند که آن پرند است که تا پاکی و زرق رافعه و شمد و صمد گویند که آن پرند است که تا پاکی
 کلاغ می نامند و کما فی الایمان و زرق رافعه و شمد و صمد گویند که آن پرند است که تا پاکی و زرق رافعه و شمد و صمد گویند که آن پرند است که تا پاکی
 میباشد و زرق رافعه و شمد و صمد گویند که آن پرند است که تا پاکی و زرق رافعه و شمد و صمد گویند که آن پرند است که تا پاکی
 و دانسته و زرق رافعه و شمد و صمد گویند که آن پرند است که تا پاکی و زرق رافعه و شمد و صمد گویند که آن پرند است که تا پاکی
 بر قول امام الزمخشری است کما فی الایمان و زرق رافعه و شمد و صمد گویند که آن پرند است که تا پاکی و زرق رافعه و شمد و صمد گویند که آن پرند است که تا پاکی

و عن ابی یوسف راج ان یزید و الان غالب کله بحقیق انتهى و فی الزیعی الاول اصح انتهى و فی العنایه و ما یجوز کالدر حاج و ما یجوز
 فدا یسیر کله عند ابی حنیفه و هو المصالح لان ابی یوسف و ابی حنیفه و سلم اکل الدجاجة و یجوز ما یجوز انتهى فی فتاوی قاضی حاکم
 و عن ابی یوسف انه قال سالت ابی حنیفه عن رجل یسرق ثوبا یقال لابی یوسف یقتل ان یأکل الخبازات فقال لا یجوز الخبازات
 آخر فکان الاصل عنده ان ما یجوز الخبازات یسرق آخر کالدر حاج لابی یوسف یقتل ان یأکل الدجاجة الخبازة
 انتهى یکن فی جامع الرموز و جمیع البرکات و ما یجوز الخبازات و یسرق الا لیس العالیه و فی شمس و حل لیس عند ابی حنیفه
 لانه یسرق الخبازات فاشبه الدجاجة فی اکل الخبازات و قال ابی یوسف یزید و لان غالب کله الخبازات انتهى و یجوز الخبازات
 آخر الفارسی کلبک باکاف فارسی گویند و ان طارست بر قدره کایان بقادر و یسرق دار و از او قسم از یکی از کلبک
 است و دوم رازنگ زر و دوسم کزانی المنتخب البرهان حیوة و یجوز و در هندی آرا کچو گویند و در حلت ان شمشیر است
 فی حیوة و یجوز کله احوال اتفاقا انتهى و یزید کزانی بر نده است مشابیه کلبک لک انبان کو یک و در حلت ان شمشیر است و قال
 کزانی لوی است از مرغان خوش و از مقدار خوشک بر پای سنج و قطعه ای سفید کویا بران ارد و نه بایست خوش از خوشک
 آن از عجائب تماشا است و الفارسی از سرخ گویند و ماده از انیا یسرق هم گویند و در حلت ان شمشیر است و حل فی انیا
 در حلت کزانی کلبک هم باری کزانی بر نده است بقدر خوشک نال سبیه رنگ شکی نیست و نال کلبه کزانی مرغی است بقدر
 فاخته و از ابی یوسف کزانی خوشک باری کزانی بر نده است از سر نال شمشیر آخته باشد و بای هم بسود دارد و مانده بر کزانی
 فی البرهان حلال است و تمامی که است فارسی است و در روی هندوی است و از آن سخنان باینه گویند و ان مرغی است بزرگ
 از کزانی استخوان خود و خوشک است که بر کزانی از داو باد شاه شود و باری کزانی از نال کزانی و یسرق لکم از نال کزانی
 اللغات و ان ج هم است کمانی رساله بعضی اشهر و در حلت ان شمشیر و فتح را و در حلت ان شمشیر و فتح را و در حلت ان شمشیر
 مرغ است و در حلت ان شمشیر کمانی حیوة و یجوز احوال الا کله الخبازات انتهى و در حلت ان شمشیر و فتح را و در حلت ان شمشیر
 جیم و قل یسرق فافت کوشه یسرقی ما یسرق فافت حلال است و در حلت ان شمشیر و فتح را و در حلت ان شمشیر و فتح را
 شمشیر و یزید کزانی از حلال شود و ان شمشیر کزانی است پس حلال آن شمشیر و یزید کزانی از حلال شود و ان شمشیر
 حلال نشوند و دلیل ما قول ابو حنیفه و علام است که حلال است و ان حلال و قطعی از ان حلال و در حلت ان شمشیر و فتح را
 و ابی یوسف ان حلال است و یزید کزانی از حلال شود و ان شمشیر کزانی است پس حلال آن شمشیر و یزید کزانی از حلال شود
 و یزید کزانی از حلال شود و ان شمشیر کزانی است پس حلال آن شمشیر و یزید کزانی از حلال شود و ان شمشیر
 باکل و کزانی از حلال شود و ان شمشیر کزانی است پس حلال آن شمشیر و یزید کزانی از حلال شود و ان شمشیر

بعضی از اینها را در این کتاب
 آمده و در بعضی
 از اینها را در این کتاب
 آمده و در بعضی

در حلت ان شمشیر
 و یزید کزانی از حلال
 شود و ان شمشیر کزانی
 است پس حلال آن شمشیر

عینی خدایه السلام بصورت شیر مرغی انگلی ساخت و منقذ بر آفرید و پیش که در کجای آن صورت جان یافت و بر سر
 و از آن غریب بشود و جان در بدن تعالی از قدرت کامله خود شایسته آنرا و بر آفرید و منقذ که آن پیرانه است مانند شیر و در بین
 نزد کسان خود میگرد و در آن میان غیره شود و فارسی آن تدریج است که آن حیوة الجوان التدریج طاهر کامله را
 تیغه داره فی التراب اللین بکون بارض فرسان غیر ماسن بلاد فارس حکله محل لعمدم استخوانه آنهی و در راج بعضی دال جمله
 و تشدید را و جمله که آنرا بهندی تیز و فارسی تیز گویند و آن مرغی است که چک تراز یک است بهیبتان آن حال است که
 فی حیوة الجوان الدراج حکله محل انتهی و در بعضی دال تیز را گویند که ش مانند حکم تیز است که فی حیوة الجوان اباسلی که
 آن مرغی است که چک و شیت و شوش سیاه و سینه اش سفید و نقارش سیاه و دشت خانه و مسجد و تشیاد بند و در یک
 آنرا پستوک و پستک و دستوک و فراستوک و بعضی خطاف و بعضی خطاف و بعضی خطاف و بعضی خطاف و بعضی خطاف و بعضی خطاف
 معروف که گردن و پا و تقار و در آن در و بهندی و فارسی آنرا الحاکم گویند و او از شایسته شایسته آن جانور است و بند بر آن
 و در جنبه چون کلنگ و در باهاهی آن قدری سیاهی باشد و این هر دو لال اندکی که آنرا فی السمر حیه و لالان کل خطاف
 و اللطاف انتهی و کذا فی جامع الرموز و قاز که برنده است معروف و عربی از قلوبی می نامند خطاف است و تیز مرغ که
 فارسی است و در بندگی متصل آن مرغی شایسته باشد و در زمین بسیار عیاش و آن درین چنان است که رسیدن
 اسپ عربی بوی شوار شود و قوت پروبال هر دو مید و در آن هر مرغی بهیبت شایسته و سینه اش بعضی چنان بزرگ
 میشود که کلطل آب بلزاده در آن بخند و اعراب بادیه نیک از سوراخ کرده خالی کنند و پرک بود و تقیه اسد و ساخته در
 زمین که آب نباشد و در کنند و آن موضعی نشان نماند که آب نباشد و بخار بند و بر آفرید و میان کنند و کذا فی
 رساله بعضی الشعراء و بعضی آنرا انعام الفیض فون گویند و تذکره و انیت درین هر دو برابر است این اگر چه چیدار و اگر چه خود
 شکار نمی کنند و لال است که در فی جامع الرموز و لغنی و اسراج الیسرفی حیوة الجوان کل اکل انعام بالا جماع
 من الطیسات انتهی و لو که آنرا بقاری چند و بعضی بوم گویند و آن طایر است و شب طیاران نمایند در روز و اندک
 و انشی هر دو میشود که در فی حیوة الجوان آن حلال است که فی اسراج النیر و البوم و کل که در فی خزانه الفقیهین انتهی و فی
 الرموز و البوم فی روایه عن ابی بصیرت رح که فی العالی انتهی و فی البرجی و البوم و کل که فی القناد
 الفیضیه انتهی و کذا فی العالم تیز و خزانه الفقیهین بوم و بعضی بوم و کوهان و او را در آنرا کذا فی نقاش اللغات تیز و
 مشایخ بوم که آن خرد تر از بوم است و حکمش مانند حکم بوم است که فی حیوة الجوان البوم طایر شایسته البوم الا ان بعضی منه و کما کما
 انتهی و کذا فی طایر است که فی اسراج النیر و البوم که آن غریب است و کما کما هر زبان رنگی و لونی و کما کما

بعضی اشعار و بعضی ازین
 لایحی بهیبت و غیره

مانند اینها باشند و شب خواب کند حلال است جمیع المذایب که در این رساله بعضی اشعار و توضیحات
 با بجا رسیده است با اینهمه در این کتاب نفیست احکام حیوانات مندرجه فصل مذکور

هندی	فارسی	عربی	حکم
جبهه	چرخ	حقیق	حلال
باز	باز	حجل	حلال
گده	گرگس		حلال
	اکه	احمر	حلال
پشه	الیم	+	حلال
+	+	شعراق	حلال
شامین	شامین	بلج	حرام
چیس	کلیوان	مرده	حلال
+	+	خج	حلال
+	سینج	کبت	حرام
شکره	پینه	نگدان	حلال
لوره	شیرنگ	بو بک	حلال
+	+	دعاس	حلال
+	دوربان	ماکیان	حلال
زمنی	زمنی	لوا	حلال
+	+	کفته	حلال
کرا	زنان	کنجشک	حلال
	زنان	کج	حلال
کرا	کرا	کرک	حلال

هندی	فارسی	عربی	حکم
جبهه	چرخ	حقیق	حلال
باز	باز	حجل	حلال
گده	گرگس	حجل	حلال
	اکه	عقاب	حلال
پشه	الیم	باشق	حلال
+	+	بناث	حرام
شامین	شامین	شامین	حرام
چیس	کلیوان	حدیث	حرام
+	+	فصص	حرام
+	سینج	غفا	حرام
شکره	پینه	+	حرام
لوره	شیرنگ	صمغ	حرام
+	+	زندان	حرام
+	دوربان	زنج	حرام
زمنی	زمنی	+	حرام
+	+	خشم	حرام
کرا	زنان	نوا	حلال
	زنان	لوق	حرام
کرا	کرا	فدان	حرام

طایفه ای که در شکم های ما بزرگ بود
 نیز از آن بود
 سلف در درختی نرسیده
 ملک اسود و اکران
 بر روی این استغنی از سلف

عالم پایی از حق که در دریا مود
بیاورد به نود

عالم بی که از بیهوشی دیگر خارج شود

١٠٠

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

راست بانی الماء نظیر الحان علی الارض اهل من نصف او نصف الا یکل لان موضع النفس فی الماء فلا یکل الموت
 بانه ینکون بمنزلة الطافی و الحان اکثر من نصفها علی الارض اکل لان لاکه حکم اکل نصار کما لو کان اکل علی الارض
 و کذا فی الکفایة فی ذلک من ان یزید و یسبح کما یزید و یسبح و یزید و یسبح و یزید و یسبح و یزید و یسبح و یزید و یسبح
 بریان نیوسید که آن جانور است آبی بصورت سوسمار و طولش زیاده بر پانزده گرم باشد و اگر او را آفتی زسد یا شست
 که میشود و در چربی خوردن حکم اعلای او حرکت میکند بر خلاف جانوران دیگر و گوشتی بسیار در کرا و آب و در زیر یک پانزده
 از آن بهیند که آب بان رسیده نهنک شود و او را آب زسد و مقتور گردد و انتهی فی حیوة الحیوان احکم حکم الاکل است
 و علی غیرین شاع در رساله خود نیوسید که بجنب خفی و مالکی حلال است و این گفته غریب قدما خفی غریب است
 خفی ساد که از تنبیه کتب خفیه معلوم میشود که سواهی مایه چیک از حیوانات آبی حلال نیست و غریب قدما خفی که
 او نیوسید هم در کتابی معتبر متعارف و متداول دیده شد و اندر علم و از نب جری که آن حیوانی است نه شش بافت
 خرگوش و بوش مانند بدن مایه و است کما فی حیوة الحیوان الا انب الجری حیوان رسد که اس الا انب بر کبد
 و میوه من ذوات السموم حرم اکل سمیه انتهی و بنا بر تبیل بر عوام نقشه احکام حیوانات مندرج فی ذلک نوشته شد

عفی الرحمن فی ذلک
 فصل نصف الارض ذکر
 و این کتاب از کتب معتبره
 و این کتاب از کتب معتبره
 و این کتاب از کتب معتبره

هنگ	فارسی	عربی	حکم	هنگ	فارسی	عربی	حکم
بیمچه	مایه	سکک	حلال		مایه سیاه	جبریت	اصح حلال
میشک	چغز	فصنع	حرام		بار مایه		اصح حلال
کیسکه	خرچک	سطلان	حرام	چیمکه			معتدل خفیه
جلاش	آدم	انسان الماء	حرام		از نب سحر		حرام
	طافی		حرام	مگر مچپه	نهنک	متاح	حرام

و اذ قد فرغنا من المقالة فنشرع فی الخاتمة و فیها فصول ثلث فصل اول در بیان حشرات ارض قاعده
 باید دانست که حشرات ارض که عبارت اند از صغارد و اب زمین آنهمه حرام اند الا خرگوش کما فی اشنی شرح مختصر و
 لاجل حشرات الا نه من الحشرات انتهی و فی حیوة الحیوان بحر حکم کلیها انتهی و اعلی از ذلک گفته شد و فی قافله انما
 غایت است و پسند مایه میزند و نه حرام آن گیو یکان جانور است معروف گوشت را نمی خورد و در میکشد و ماخورد و اینچنان بر

هندی	فارسی	عربی	حکم	هندی	فارسی	عربی	حکم
		مجزو	حرام			مجزو	حرام
چسکی	چلباسه	وزغ	حرام	چسکی	چلباسه	وزغ	حرام
چوندری	سور	ثل	حرام	چوندری	سور	ثل	حرام
چوندری	سور	عجرو	حرام	چوندری	سور	عجرو	حرام
چوندری	سور	سباج	حرام	چوندری	سور	سباج	حرام
		حقوق	حرام			حقوق	حرام
چوندری	سور	خله	حرام	چوندری	سور	خله	حرام
چوندری	سور	سلاحه	حرام	چوندری	سور	سلاحه	حرام
چوندری	سور	عروسک	حرام	چوندری	سور	عروسک	حرام
		قرل	حرام			قرل	حرام
		سقفه	حرام			سقفه	حرام
چوندری	سور	ارغه	حرام	چوندری	سور	ارغه	حرام
		اسرو	حرام			اسرو	حرام
چوندری	سور	چیش	حرام	چوندری	سور	چیش	حرام

فصل ششم در بیان آنکه درمائل خود در قاعده باید دانست آنچه از حیوانات که درمائل خود دارند حرام اند و
باین وجه که فی صحت البرکات فی الدوام لا یعمل الا علی وجهی و فی قاعدهی قاضی بدان و هر چه درمائل الدوام که از حیوانات
فی الدوام لا یعمل الا اسکنت بجز از اینست که فی الدوام لا یعمل الا علی وجهی و فی قاعدهی قاضی بدان و هر چه درمائل الدوام که از حیوانات
می باید و در نقطه دارد و قریب است و در قاعده باشد مردمان آنرا گرفته اند و در کشیدن بسیار و در بدن
آنرا می نوشند پس آن که درمائل است چه درمائل و درمائل از کشیدن آبید یا که درمائل است که فی الدوام لا یعمل الا علی وجهی و فی قاعدهی قاضی بدان
بیا و قاعدهی آن که درمائل است و درمائل است که فی الدوام لا یعمل الا علی وجهی و فی قاعدهی قاضی بدان
مردمان که رنگها مختلف دارد و درمائل است که فی الدوام لا یعمل الا علی وجهی و فی قاعدهی قاضی بدان

و آن حیوانی است که گرسنه و باریک اند و پندی گری می ناسند و شام و انواع بسیار دارد و همه انواع چونکه
خون سائل ندارد و از اهرام است که آنی جمیع البرکات و خفا و ضمیم فایده که آن گری است سیاه کند و بگو از آن بخش
شود و موت از خفیه و باریک گری از آن بزرگ و گوشت که آنی انتخاب چونکه دم سائل ندارد و از اهرام است که آنی جمیع البرکات و
بجود که آن باریک گری که دم و باریک نام می نهند و اطلاق این بزرگ و گری بر دوش و چونکه دم سائل ندارد و از اهرام است
و بعضی از آن که بر صوفیه و از پیغمبر صلی الله علیه و سلم روایت می نمایند که هر کس بوقت شام سلام نوح علی حج علیه السلام بگوید در آن
شب که در آن وقت بخوابد و از آن باریک گری که گوشت و آن حیوانی است معروف و بهیچ
چیز عرش جلی و در باند و از بعضی است و در آنی که بر آن در حقیقت که آنرا دو قسم اند یکی آنکه مشابه فرد
باشد و پای آن خفیف می باشد چنانچه آن شایسته است دوم آنکه مشابه فیل باشد و از فیل اعضا دارد و از آن
فیل را چهار پا اند و یک پا هم و آن با این چهار پا بزرگ و از آن سوار و در علوم فیل مصمت می باشد و از آن چهار پا
و آن چونکه دم سائل ندارد و از اهرام است که آنی قاضی خان الله اعلم و باریک سبیل بر عروم و فتنه که حرام است و از آن

سبک	فارسی	عربی	حکم
جوزک	زکو	علقه	حرام
جوان	پیش	قفل	حرام
جینگ	چراغ	چراغ	حرام
سبک	گس	ذباب	حرام
کری	تند	عکبوت	حرام
	غیر و	خفا	حرام
بجود	کر دم	عقرب	حرام
چهر	پشه	بوض	حرام

فصل سوم در فوائدها که اولی هفت چیز از آن حیوان که و از آن یکی خون و آن هم مذکری نه
و هم صیدان چهارم فرج که آن باریک اند و هم شگ و گوشت هفت غده ای که گوشت و آن گری است
غیر که در آن گوشت می باشد و از آن بزرگ و گوشت که گوشت و آن گری است

اینم قلمی من غیر منفعتی و در وی احمد و الهامی و الدارمی عن عبد الله بن عمر بن العاص ان رسول الله قال من
 عصفوا اثمها فبغيرها ساله الله تعالى عن قتل قیل یا رسول الله و احبها قال ان یجها فیها کما اتج کذا فی المکونه
 نور و هم باید دانست که مخلوقی را که حق جل و علی خلق آن ساخت زبان چنان فرمود بعضی انا خلق ساخت بعضی آن
 و ما بی از زبان نیست و حسن انکه الله تعالی بپایان یک جبرته آدم علیه السلام آفرید و در و شکران حکم سجده ساخت همه بجز
 ساختن که این ملعون چنانچه کلام پاک بر آن نطق است فیه المملکه کلهم فیهون الا انهم لهذا حق تعالی جل و علی غیظ آید
 انیس اگر چه بد ساخت و او بسوی زمین افتاده تا انکه در ریای بدین و ملاقات از ما بی ساخته گفت که خدای
 شده است و او حله حیوانات بجوی و بری اشکار میکند ترا کجا امان است ما بی با جمیع خرافه آدم غنی سینا و علیه السلام گفت
 که اگر امان نیست و از قدرت حق تعالی طلب غفلت نموده لهذا الله شباهه غضب غیظ آمده زبانش اگر گشت و از این زبان
 گفت که ای اتحادیه اهل حق انظر به اولاد و اخر او ظاهر و باطن و الصلوة علی النبی و آله و انما او صلا و احبا
 و اول الکاملین اصحاب الوصلین و احب الی الله من الخلق و انظر و انی فی ذوالرسل بعین الانسان و بعینه عن
 احب الی الله و الاعتناء فان ظهر خطا و عیبه و الاصلح ما کتمان و ما بی نفی ان الانسان بیوقوف السهو و النسیان و
 ان ظهر الصواب فیه فیه قابل للعتاب المامول ان لا یسوفی فی دعائهم استجاب فانه احاطنی بعصیان کل حاله اقشیر الالباب
 انه عاقل الذنب و قابل التوب شدید العقاب السبع البصیه الوداد و کان خستام فیه الرساله فی الیم الاول من
 ایام محمد صم و احرام منته راس السبعین و بعضی لالاف و الماتین من حبه رسوله رسول التسلیع
 بحسب من علیه صلوة رب الشرقین ادام وجود السعدین اللهم صل و سلم علی
 بعون الملک الوداد قدر تم طبع الکتاب الیسی بغایه الکلام فی بیان الحلال
 و بحمد ام من تصنیفات و لانا الحق و الفاضل السدوق المودع
 تبانی علیه القوی المولوی محمد عبد الحکیم الکاظم
 نازل شمس فیوضه المودع و النور
 ظللاد حبه
 ک

وینشود از زبان ما بی

غلط نامه غایه الکلام فی بیان الاحمال کسر ام

صنف	سطر	غلط	صحیح	صنف	سطر	غلط	صحیح	صنف	سطر	غلط	صحیح
۲	۲	لغراسه	لغراسه	۱۳	۱۳	مها	مها	۱۶	۱۶	التمت	التمت
۱۱	۱۱	الشیخ علی الحاکم	الشیخ علی الحاکم	۱۴	۱۴	منزیه	منزیه	۲۱	۲۱	دوام	دوام
۱۲	۱۲	قابل	قابل	۱۵	۱۵	المبذرات	المبذرات	۳۰	۳۰	الحب	الحب
۱۳	۱۳	منزیه	منزیه	۱۶	۱۶	طهارت	طهارت	۱۸	۱۸	المعصی	المعصی
۱۴	۱۴	الزکوة	الزکوة	۱۷	۱۷	لبیدن	لبیدن	۲۲	۲۲	سرداب	سرداب
۱۵	۱۵	عطش	عطش	۱۸	۱۸	مها	مها	۳۳	۳۳	الذم	الذم
۱۶	۱۶	کبریا	کبریا	۱۹	۱۹	لاصین	لاصین	۳۴	۳۴	کرقره	کرقره
۱۷	۱۷	از قبر	از قبر	۲۰	۲۰	فصاحت	فصاحت	۳۵	۳۵	آدمی شاد	آدمی شاد
۱۸	۱۸	ایل	ایل	۲۱	۲۱	کوشش	کوشش	۳۶	۳۶	کوشش	کوشش
۱۹	۱۹	ضیاع	ضیاع	۲۲	۲۲	کوشش	کوشش	۳۷	۳۷	الطعمین	الطعمین
۲۰	۲۰	حافظ	حافظ	۲۳	۲۳	بشیر	بشیر	۳۸	۳۸	علیه	علیه
۲۱	۲۱	مشایخ	مشایخ	۲۴	۲۴	کوشش	کوشش	۳۹	۳۹	کوشش	کوشش
۲۲	۲۲	تقربا	تقربا	۲۵	۲۵	فرس	فرس	۴۰	۴۰	کوشش	کوشش
۲۳	۲۳	منزیه	منزیه	۲۶	۲۶	مرعی	مرعی	۴۱	۴۱	کوشش	کوشش
۲۴	۲۴	سببی	سببی	۲۷	۲۷	لقتلها	لقتلها	۴۲	۴۲	کوشش	کوشش
۲۵	۲۵	الهدایة	الهدایة	۲۸	۲۸	چو کین	چو کین	۴۳	۴۳	کوشش	کوشش
۲۶	۲۶	البرازیه	البرازیه	۲۹	۲۹	سنگدان	سنگدان	۴۴	۴۴	کوشش	کوشش
۲۷	۲۷	جملش	جملش	۳۰	۳۰	جملش	جملش	۴۵	۴۵	کوشش	کوشش
۲۸	۲۸	الکهره	الکهره	۳۱	۳۱	چمنه	چمنه	۴۶	۴۶	کوشش	کوشش
۲۹	۲۹	و غیره	و غیره	۳۲	۳۲	اللفات	اللفات	۴۷	۴۷	کوشش	کوشش
۳۰	۳۰	حسن	حسن	۳۳	۳۳	کوشش	کوشش	۴۸	۴۸	کوشش	کوشش

RULES :-

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of **Rs. 1-00** per volume per day shall be charged for text-book and **10 Paise** per volume per day for general books kept over-due.

